

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره جدید، شماره 22 (پیاپی 19) زمستان 86

بررسی اسطوره آرش، جشن تیرگان و

بسامد حضور آنها در ادب فارسی* (علمی - پژوهشی)

سید هاشم خاتمی

مربی مرکز آموزش عالی کازرون دانشگاه شیراز

چکیده

این پژوهش، کوششی برای بررسی روشن تر روایتهای مربوط به اسطوره آرش و تعمقی در پیدایش و فلسفه جشن تیرگان و مطالعه حضور این دو در ادب فارسی و جلب توجه ادیبان ایرانی به این میراثهای باستانی است.

واژگان کلیدی: اسطوره، آرش، تیرگان، تیشتر، ادبیات فارسی

مقدمه

اسطوره، یکی از سازه های بسیار مهم فرهنگ بشری است. اسطوره ها زیربنای دینی و فلسفی دارد و تمثیلی از جهان پیرامون است. روایات اساطیری می تواند درباره آفرینش، کیهان، طبیعت، انسان و یا درباره ویرانی نیروهای اهریمنی باشد. گاه سرچشمه مرگ را توجیه می کند و گاهی نیز سرنوشت ایزدان و پهلوانان را رقم می زند. اسطوره، تفسیر انسان نخستین از جهان و طبیعت بود و بیشتر جنبه نظری تفکر انسان باستان به شمار می رفت در حالی که آیینها و شعایر، جنبه عملی آن بود. همان گونه که می دانیم از فایده های شناخت اساطیر این است که با مطالعه اساطیر هر ملت، تاریخ تمدن، فرهنگ، اندیشه و سیر پیشرفت آن ملت را می شناسیم و بر این اساس، باورها و سنتهای باستانی را می توان از درون اسطوره ها بیرون کشید.

* تاریخ دریافت مقاله: 84/11/26

تاریخ پذیرش نهایی

مقاله: 85/12/6

1- اسطوره چیست ؟

پژوهشگران تا کنون تعاریف گوناگونی از اسطوره ارائه کرده اند. برخی « اسطوره را داستان خرافی یا نیمه خرافی درباره قوای فوق طبیعی و خدایان می دانند که به صورت روایت از نسلهای متوالی به یکدیگر انتقال پیدا می کند. این واژه دخیل از واژه عربی « اسطوره » از ریشه « س ط ر » به معنی « نوشتن ، نگارش » است که این لغت عربی از یونانی « lotopia » « تحقیق ، آگاهی ، داستان ، تاریخ ، روایت » گرفته شده است و این واژه از طریق لاتینی historia به زبانهای اروپایی نیز راه یافته است » (حسن دوست ، 96 : 1383).

بنابراین اسطوره در لغت با واژه « historia » به معنی « روایت و تاریخ » هم‌ریشه است و در یونانی « Mythos » به معنی « شرح ، خبر و قصه » آمده که با واژه انگلیسی « mouth » به معنی « دهان ، بیان و روایت » از یک ریشه است. به همین دلیل « اسطوره نزد یونانیان در وهله نخست به سخن و گفتار برآمده از دهان اطلاق می شد » (روتون ، 51 : 1378).

برخی معتقدند که « اسطوره ، حکایتی موهوم و شگفت ، دارای منشأی مردمی و نا اندیشیده (خارج از حوزه تعقل و تفکر) است که در آن عاملانی که در زمره اشخاص نیستند و غالباً قوای طبیعتاند به سیمای اشخاص نمودار گشته اند و اعمال و ماجراهایشان معنایی رمزی دارد » (باستید ، 41 : 1370).

تایلر در کتاب « فرهنگ بدوی » (1871) آورده است که اساطیر اساساً از نگرش غیر منطقی انسان ابتدایی درباره جهان پیرامون خویش ظهور کرده است (روتون، 49: 1378).

ماکس مولر، زبان‌شناس قرن نوزدهم میلادی می گوید: « برای شناختن ریشه و اساس اسطوره باید زبان مردمان را مورد بررسی قرار داد ، زیرا اغلب اسطوره ها از توصیف شاعرانه مناظر با شکوه طبیعت هستند و اسامی خدایان روی این پدیده ها گذاشته شده است » (عقیفی ، سیزده ، 1374).

در برابر این گروه، برخی از پژوهشگران معتقدند که اسطوره تنها به گفتار و کلام وابسته نیست بلکه «اسطوره» پیش از اینکه اندیشیده و بیان شود، احساس و تجربه و زیسته شده است. پس اسطوره، کلام است؛ تصویر است؛ حرکتی است که حدود واقعه را در قلب نقش می‌کند، پیش از اینکه در قالب روایت و حکایتی ضبط و ثبت شود؛ به عبارت دیگر، اسطوره، حرکت یا کلامی است که واقعیات سرگذشت آدمی، جنسیت، بارداری، شباب، مرگ، رازآموزی را مرزبندی و گزارش می‌کند. بر این اساس، محققى مانند ژ. پواریه می‌گوید: «اسطوره می‌تواند چیزی غیر از نقل و حکایت و روایت باشد، صورت بندی یا بیان شدن به واسطه الفاظ و کلام، یکی از اشکال ممکن آن است پس تصاویر و نقوش دیواره غارها و برخی حجاری‌ها و پیکر تراشی‌ها را نیز می‌توانیم اسطوره بنامیم؛ زیرا همه این تصاویر حاوی، تصویر رمزی و واقعیتهای اجتماعی اند که ذات و گوهر اسطوره محسوب می‌شود» (باستید، 45: 1370)

در دوره ای برای اسطوره، مبنایی واقعی یعنی واقعیتهای اجتماعی قائل می‌شوند که بر این اساس، معانی اسطوره و افسانه را از یکدیگر جدا می‌کند؛ به عنوان نمونه محققى به نام «م. موس» معتقد است: «اسطوره به معنای واقعی و دقیق کلمه، داستانی خام و بی‌پرده و رک و راست است که علی‌الاصول مناسکی به دنبال دارد. اسطوره جزء نظام اجباری تصویرات و تصورات مذهبی است. مجبوریم که به اسطوره اعتقاد کنیم. اسطوره برخلاف افسانه در عالم جاویدان و سرمدی تصویر شده است در حالی که افسانه، خام است بی‌آنکه ضرورتاً اثری داشته باشد و از آن نتیجه ای به بار آید» (باستید، 42: 1370).

میرچا الیاده معتقد است که «اسطوره، واقعی و مقدس است و به همین سبب سرمشق و در نتیجه تکرار پذیر می‌شود زیرا به مانند الگو عمل می‌کند و با همین استدلال به مثابه توجیهی برای تمامی کردارهای انسان است؛ به کلامی دیگر، اسطوره، تاریخ راستینی است که در سرآغاز زمان روی داده و الگویی برای رفتار انسان فراهم آورده است. انسان جامعه باستانی با تقلید از کردارهای سرمشق گونه خدایان قهرمانی اسطوره ای یا تنها با بازگویی ماجراجویی‌های آنان، خود را از زمان فانی دور

می کند و به شکل جادویی وارد زمان بزرگ، زمان مقدس می شود» (الیاده، 24: 1375).

اسپنسر فیلسوف انگلیسی در سده هجدهم میلادی می گوید: «اساطیر یادی از حوادث تاریخی است و خدایان و قهرمانان، مظهر سلاطین یا پهلوانانی هستند که در گذشته می زیسته و از خود در اذهان آیندگان خاطره های خوش یا ناخوش به جا گذاشته اند» (عفیفی، سیزده: 1374).

پس اسطوره در اصطلاح، «روایت یا جلوه ای نمادین درباره ایزدان، فرشتگان، موجودات مافوق طبیعی و به طور کلی جهانشناختی است که هر قوم به منظور تفسیر خود از هستی به کار می بندد. اسطوره سرگذشتی راست و مقدس است که در زمانی ازلی رخ داده و به گونه ای نمادین، تخیلی و وهم انگیز می گوید که چگونه چیزی پدید آمده، هستی دارد یا از میان خواهد رفت و در نهایت اسطوره به شیوه ای تمثیلی کاوشگر هستی است» (اسماعیل پور، 13: 1377).

از مجموع دیدگاه های یادشده، می توان نتیجه گرفت که «اسطوره داستانهایی کهن است که در آن کردارها و باورهای یک قوم، توأم با حوادث طبیعی و واقعتهای این جهانی به گونه ای مبالغه آمیز همراه با رویدادهای تاریخی بازگو و نمایان می شود.» مهمترین کارکرد اسطوره از دیدگاه «میرچا الیاده»، «کشف و آفتابی کردن سرمشق های نمونه وار همه آیینها و فعالیت های معنی دار آدمی است از تغذیه و زناشویی گرفته تا کار و تربیت، هنر و فرزاندگی» (اسماعیل پور، 13-9: 1377).

از دیگر سودمندیهای اسطوره، بهره گیری از آن در ادبیات و هنر است؛ چنانکه بسیاری از آثار ادبی کلاسیک مانند «ایلیاد» و «اودیسه» سروده «هومر» ریشه اساطیری دارد.

1-1- انواع اسطوره

در باره طبقه بندی اسطوره ها معمولاً تقسیم بندیهای گوناگونی ارائه گردیده است که بر اساس یکی از آنها، اسطوره ها را به سه گونه تقسیم کرده اند: 1- اسطوره های بومی که در آن نمایه های زیستگاه، گونه های جانوران و چگونگی

آب و هوا از چشمگیرترین پایه هایش به شمار می رود. 2 - اسطوره های روزمره: هر روز در سراسر جهان، تعدادی اسطوره های زیبا در پهنه پندارها زاده می شوند و در بین هر قومی، رویدادهای آسمانی و زمینی به شیوه ای دلخواه نماد پردازی گشته است. 3 - اسطوره های جهانی: این اسطوره ها نگرشی همگانی به یک یا چند پیشامد ناپایدار اما به یادماندنی و بنیادین در روزگاری دیرین می باشند که بیشتر آنها از کنشهای کیهانی بوده است. این پیشامدها بر انگیزنده آینه های نوینی بوده که همیشه با یکی از پیام آوران به شمار می رود (عطایی، 16: 1377)؛ مانند اسطوره آفرینش که در همه آینه ها و مسلک های مختلف مشاهده می گردد.

بنابراین از انواع اسطوره ها، می توان به اسطوره های بومی اشاره کرد که در آنها تنها ساختار و ویژگی های همان بوم و زادگاه به چشم می خورد و رنگ و نگار فرهنگ های بیگانه در آن هویدا نیست؛ به عنوان نمونه می توان دریافت که اسطوره آرش که ارتباط تنگاتنگی با ایزد - ستاره تیشتر دارد، اسطوره ای کاملاً ایرانی است. در این مقاله، تلاش شده است با عنایت به نیاز مبرمی که امروزه به تفحص و بازنگری در زمینه شناخت فرهنگ و اساطیر ایرانی مشاهده می شود، شناختی مختصر از دومقوله فرهنگی ایران زمین - اسطوره آرش و جشن تیرگان و ارتباط آنان با یکدیگر - و بسامد آن در ادبیات ارائه شود:

2- آرش

همواره در فرهنگ ایران زمین از پهلوانان و ایثارگران بسیاری نام برده شده است که هر کدام از آنان ویژگی های خاص خود را داشته اند؛ از جمله می توان به رستم، سهراب، اسفندیار، سیاوش و دیگر نامداران اشاره کرد. در این میان، نام آرش نیز می درخشد. وی کسی است که نه برای کسب نام و ننگ یا کسب ثروت مادی بلکه با آگاهی کامل نسبت به مرگ یکباره خود، فقط برای رهایی مردم از هجوم بیگانگان و نجات کشور، ایثار خود را به منصفه ظهور رساند.

این واژه در اوستا به صورت $\text{d}r\check{\text{d}}\times\check{\text{s}}a$ به معنای «درخشنده» آمده است با این مضمون که «فرد کماندار آریایی بود که با صفات «شیواتیر» یعنی «سخت کمان و دارنده تیر تیزرو» همراه بوده است» (معین، جلد 5، 28: 1371).

مارکوارت، مستشرق آلمانی، درباره شخصیت آرش معتقد است که این نام با گوی آرشن (kavi Aršan) از شاهان کیانی که در اوستا از او یاد شده است، خلط شده است. از سوی دیگر، پروفیسور عباس مهرین، معتقد است که «ارخشه یا آرش» و مهر یکی هستند و معتقد است که داستان آرش از افسانه‌هایی درباره میثر (Miθra) پدید آمده است (رضی، ج 1، 230: 1381).

در مورد اسطوره آرش و عملکرد و تأثیر او بر سرنوشت ایران زمین، روایتهای مختلفی در متون گوناگون بیان شده است که یکی از روایتهای بسیار مهم را می‌توان، روایتی دانست که در اوستا نیز بدان اشاره شده و آن، مربوط به هجوم افراسیاب تورانی به ایران در زمان منوچهر از شاهان سلسله پیشدادی و اختلافات مرزی بین ایران و توران است که موجب شد منوچهر مدتی با سپاه ایران در محاصره تورانیان بماند و سرانجام با تیر اندازی آرش و تعیین مرز به این مناقشات پایان داده شود. در این روایت آمده است که: «افراسیاب چون به ایران تاخت، منوچهر را در طبرستان به محاصره درآورد و این محاصره مدتی دوام یافت؛ چنانکه شاه و سپاهش از لحاظ معاش و خوراک در تنگنا و مضیقه قرار گرفتند. در مذاکراتی که به منظور صلح میان افراسیاب و منوچهر واقع شد، شاه ایران پیشنهاد کرد که برای تعیین مرز به اندازه مسافت پرتاب یک تیر از سوی تیراندازی از سپاهش موافقت شود. سرکرده تورانیان این مسأله را قبول کرد و امشاسپند «سپندارمذ¹» که موکل زمین بود به شاه ایران پیام آورد که دستور دهد کمانی با ویژگیهای لازم بسازند و پرتاب کننده آن را نیز نام برد. به فرمان شاه، آن مرد را، که آرش نام داشت، حاضر کردند. او مردی دیندار و نیک کردار بود. منوچهر جهت را به وی نشان داد و گفت: «باید این چوبه تیر را با این کمان پرتاب کنی.» آرش، آماده گشت و پوشاک از تن به در آورد و خطاب به شاه و مردمان گفت: «پیکر مرا ببینید که از هر زخم و عیبی منزّه است. می‌دانم که چون با

همه نیرویی که دارم، تیری بیندازم بیکرم پاره پاره خواهد شد و خواهم مرد اما با این حال این کار را می‌کنم. « سپس برهنه شد و آن کمان بزرگ و سنگین را با نیرویی که خدا به وی بخشیده بود آن چنان کشید که تا نهایت زه باز شد و تیر را رها کرد. آن گاه چنانکه گفته بود بدنش پاره پاره شد و بمرد. به فرمان خداوند، باد آن تیر را از کوه رویان به دورترین نقطه خراسان، جایی میان فرغانه و طبرستان برد و تیر به درخت گردویی بزرگ اصابت کرد و مسافت چنان بود که گویند هزار فرسنگ می‌شد. منوچهر و افراسیاب بدین مرز با هم صلح کردند « (رضی، 99 - 398: 1358).

1_2_ آرش از دیدگاه متون تاریخی

ابوریحان بیرونی در «آثار الباقیه» حکایت آرش را تقریباً به همین گونه بیان کرده و آورده است که برخی گفته‌اند، روز پرتاب کردن تیر که «تیرگان کوچک» نام دارد، روز تیر از ماه تیر است؛ یعنی روز سیزدهم تیرماه و در روز چهاردهم آن که شش روز است و «تیرگان بزرگ» است، خبر آورده‌اند که تیر در کجا افتاده است (بیرونی، 35_334: 1365).

«ابوعلی بلعمی» نیز در تاریخ خود این روایت را در دوره منوچهر دانسته است که در شهر آمل توسط افراسیاب محاصره شده بود. شاید بتوان گفت که تنها تفاوت روایت وی در مورد سرنوشت آرش است؛ زیرا در این اثر آمده است که آرش پس از تیرانداختن توسط منوچهر، پادشاه (وزیر اعظم) گردید. «... و آن مرد که نام او آرش بود که آن تیر بر لب جیحون انداخت، او را بر همه پادشاه² کرد و جهان آبادان شد» (بلعمی، 241: 1380).

در تاریخ «غرر السیر» تألیف حسین بن محمد ثعالبی مرعنی نیز این حکایت در دو روایت مختلف بیان شده است. وی روایت می‌کند که: «برخی برآنند که چون افراسیاب در مازندران منوچهر را در میان گرفت، ایران را به چنگ آورد و منوچهر را رها کرد بر این شرط که به اندازه تیر پرتابی از کشور به او دهند و این همان داستان تیر آرش است» (ثعالبی، 90: 1372).

در جایی دیگر پس از بیان این مطلب که برخی معتقدند افراسیاب، پس از مرگ منوچهر و در زمان پادشاهی نوذر به اندیشه دستیابی بر ایران، افتاد و دوازده سال بر ایران فرمان راند تا اینکه «زو» پسر تهماسب، بدین ترتیب او را از ایران راند، آورده است: «افراسیاب به دلیل کمبود و دشواری خوار و بار، ناگزیر ری را رها کرد و به سوی مازندران روان گشت تا در آنجا درباره آشتی و سازش به گفتگو نشینند. «زو» در بیرون دروازه ری ماند. مردم با رفتن افراسیاب اندکی آرامش یافتند. باری پیکها و پیامها میان زو و افراسیاب درآمد و شد بودند تا سرانجام بر آن شدند که افراسیاب به اندازه تیر پرتابی که آرش کمانگیر بیفکند از ایران واپس برود. چنان به دل «زو» افتاد که فرمان دهد تا تیر آرش از درختی از بهمان بیشه باشد و بر آن از عقابی برگیرند که در بهمان کوه شکارش کنند و پیکان آن از آهن بهمان کان باشد.

سرانجام چنین تیری آماده شد و به آرش فرمان داد تا آن را پرتاب کند. او که پیر شده و به پایان زندگی رسیده بود و گویی خداوند او را برای این آزمون و همین تیراندازی زنده نگاه داشته بود به کوهی از مازندران برآمد و در دیدگاه افراسیاب، تیر را که افراسیاب بر آن نشان گذاشته بود در کمان نهاد و آن را پرتاب کرد و در دم جان سپرد. پرتاب تیر هنگام برآمدن آفتاب بود.

تیر از مازندران گذشت و به باد غیس رسید و تا خواست فرود آید، چنان که می گویند به فرمان خدای بزرگ، فرشته ای³ آن را به پرواز درآورد تا به خلم از سرزمین بلخ رساند و در هنگام فرو رفتن آفتاب در جایی که به آن «کوزین» می گویند، فرو افتاد... ناگزیر [افراسیاب] سرزمینها را از آنجا که تیر پرتاب شده بود تا آنجا که بر زمین نشسته به زو وا گذاشت و به زیان خود با زو پیمان آشتی بست و با مانده سپاهش به ماوراء النهر رفت در حالی که نفرین مردم بدرقه اش می کرد. روزگار پادشاهی او در ایران دوازده سال بود «همان، 3_ 102».

در «الاخبار الطوال»، اثر دینوری حکایت آرش را به نوعی دیگر آورده و این کمانگیر معروف را به نام «آرسناس» در دوره «زاب بن بودکان بن منوچهر بن ایرج» به کار برده است؛ به عبارتی این روایت نیز در همان دوران «زو» است که «ثعالی» در

«غر السیر» به آن اشاره کرده است. البته با این تفاوت که حکایت آن به نوعی متفاوت است و آن اشاره به این مطلب دارد که «آرسناس» با تیراندازی خود باعث مرگ افراسیاب شده است و با این عمل، ایران را نجات می دهد و بدین صورت بدان اشاره می نماید:

«... ثُمَّ سَارَفِي اِثْرِ اَفْرَاسِيَابَ، وَ قَدْ اَقَامَ بِخِرَاسَانَ فِي جُمُوعِهِ وَ عَسَاكِرِهِ، فَزَحَفَ اِلَيْهِ فَرَّاسِيَابُ فَاقْتَتَلُوا، وَ اَقْبَلَ اَرْسَنَاسُ الَّذِي كَانَ مَنُوشَهْرُ اَمْرَهُ بِتَعْلِيمِ النَّاسِ الرَّمِيِّ بِالنُّشَابِ، وَ قَدَوْتَرُ قَوْسَهُ وَ فَوَّقَ فِيهَا نَشَابَهُ، فَاقْبَلَ حَتَّى دَنَا مِنْ فَرَّاسِيَابَ، فَلَمَّا تَمَكَّنَ رَمَاهُ رَمِيَةً خَالَطَتْ فُوَادَةَ، وَ خَرَّ مَيِّتًا، وَ اَنْصَرَفَ وُلْدُ يَافَثَ حِينَ قُتِلَ مَلِكُهُمْ حَتَّى لَحِقُوا بِاَرْضِهِمْ، وَ كَانَ زَابٌ قَدْ اَصَابَتْهُ جِرَاحَاتٌ كَثِيرَةٌ، فَمَاتَ مِنْهَا بَعْدَ مَهْلِكَةِ فَرَّاسِيَابَ بِشَهْرِ» (دینوری، 84، 16: بی تا).

«... سپس او به دنبال افراسیاب رفت (حرکت کرد) و اقامت کرد در خراسان در بین سپاهیان و لشکریانش. سپس افراسیاب به سوی او هجوم آورد و با هم جنگیدند و روی آورد ارسناس، کسی که منوچهر او را دستور داده بود به تعلیم مردم برای پرتاب کردن تیروزه کمان را راست کرد (کشید) و در آن، سر (نوک) تیر را قرار داد. پس روی آورد تا اینکه نزدیک افراسیاب شد و زمانی که بر او تسلط پیدا کرد (توانست) تیرش را پرتاب کرد. آن چنان پرتایی که قلب او را هدف قرار داد و به حالت مرگ افتاد و فرزندان یافت روانه شدند زمانی که پادشاه آنها کشته شد تا اینکه به سرزمینشان رسیدند (پیوستند) و زخمهای فراوانی بر زاب (شاه ایران) وارد شده بود. پس او (زاب) از آن (زخمها)، بعد از یک ماه از هلاکت افراسیاب مرد.»

کردان یارسان (اهل حق)⁴، آرش را نمودار یکی از پیران متقدم خود می دانند و او را می ستایند. در فقرة دوم بند 41 «بارگه بارگه»⁵ آمده که «بارگه ذات احدیت الهی در کوی آرش فرود آمد. منوچهر که سرچشمه داد و عدل و آشتی بود، آرش را به همه مردم نشان داد و آرش بر قلعه البرز آمد و تیر و کمان را با دستهایش گرفت و تیری با همه نیروها کرد و جای فرود آمدن آن تیر مرز ایران و توران شد و او برای ایران جان خود را از دست داده ... و نور و فروغ روان آرش سراسر جهان را فرا گرفت» (صفی زاده، 286: 1362).

2_2_ آرش در اوستا

به روایت آرش در اوستا اشاراتی شده است و او را یک کمان دار مشهور آریایی (Reichelt, 222 : 1968) می شمارد. این نام در اوستا در کنار ایزد، ستاره تیشتر به صورت «*ḏr̥ḏxša-*» در بند 6 از تیشتر یشت (یشت هشتم) بدین صورت آمده است:

« *tištrim stār̥ḏm raēvant̥m xvar̥ḏnaṇuhant̥m yazamaide , yô avavat xšvaēwō vazâite avi zrayō vouru .kaš̥ḏm ,yaθa tiyriš main yavasā ,yim aṇhat ḏr̥ḏxšō xšviwi . išuš xšviwi išatēmō airyanam airyō . xšuθat hača garōit xvanvant̥m avi gair̥m .* »

« ما ستاره زیبا و فرهمند تیشتر را می ستاییم که به سوی دریای و نوروکش به همان تندی وزان (روان) است که تیر آرش (ارخش) شیوا تیر سخت کمان آن کمان کش زبردست آریایی که از همه قابلتر (بهتر و برتر و بالاتر) بود و از کوه خشوت (تیری از کمان رها کرد) و به کوه خوانونت فرود آمد. »

در مورد این روایت، در بند 7 از همین یشت آمده است که:

«*taḏa dim ahurō mazdā avan dâta , tat âpō urvarâsča . pairi šê vouru . gaoyaoitiš miθrō frā _ ḏayat pantam ...*»
 « سپس اهورامزدا بر آن تیر نفسی (دمی) دمید (روحی بخشید) و ایزد آب و ایزد گیاه و ایزد میترا دارنده دشتهای فراخ راهی برای عبور تیر گشودند » (Reichelt , 23 : 1968 , 121 , 258) .

بنا بر مطالب یادشده در این نسک از اوستا، علاوه بر صفاتی که به آرش نسبت داده شده مانند شیوا تیر بودن و یا کمان دار ماهر بودن او به برخی مطالب در خصوص این روایت نیز اشاراتی گردیده است که از جمله می توان به مکان (مبدأ و مقصد) تیراندازی و یاحمایت نیروهای ماوراء الطبیعه از جمله ایزدان به این امر اشاره کرد .

2_3_ آرش در ادبیات فارسی

در ادبیات ما آرش و تیری که او پرتاب کرده و به طور کلی عملکرد او بارها به صورت‌های گوناگون جلوه گر شده است که در اینجا به نمونه هایی از این موارد اشاره می گردد:

دقیقی طوسی در دیوان خود در مبحث « کشته شدن زیر برادر گشتاسب از دست بیدرفش » به « تیر آرشی » اشاره نموده که در اینجا « آرشی » را در معنای صفت به کار برده است :

« از آن زخم آن پهلوی آتشی که سامیش گرزست و تیر آرشی » (دقیقی طوسی، : 1373
73)

فردوسی نیز در اثر جاویدان خود، « شاهنامه » از شش نفر « آرش » نام برده است که آرش کماندار معروف را پهلوانی نامدار در روزگار منوچهر می داند که تیر اندازی بس توانا بود؛ هر چند که فردوسی از داستان تیراندازی آرش ذکر نکرده است (رستگار فسایی، 9_7 : 1369).

فردوسی در چندین مکان از نسل آرش نام برده است؛ مثلاً در باب پادشاهی کسری نوشین روان می گوید :

« جوان، بی هنر سخت ناخوش بود اگر چند فرزند آرش بود »

(فردوسی، 8/325/66)

(1374:

و یا از زبان بهرام چوبین در باب پادشاهی خسرو پرویز بدین مطلب اشاره می کند :
« من از تخمه نامور آرشم چو جنگ آورم آتش سرکشم » (چو جنگ آوران آرش سرکشم)
(همان، 9/32/366)

در بخش پادشاهی خسرو پرویز در گفتگوی بهرام با خسرو پرویز نیز آمده است :

« که بد شاه هنگام آرش بگوی سرآید مگر بر من این گفت و گوی »

(همان، 9/35/425)

و در جای دیگری آرش را مطیع و بنده منوچهر معرفی می کند و می گوید :

« ندانی که آرش ورا بنده بود فرمان و رایش سرافکنده بود » (همان، 9/35/428)

(

شاید بتوان گفت که تنها جایی که به تیراندازی آرش، کوچکترین اشاره ای توسط فردوسی صورت گرفته در بخش پادشاهی شیرویه است که می گوید:

« چو آرش که بردی به فرسنگ تیر چو پیروزگر قسارن شیرگیر »
(همان، 317/273/9)

« فخرالدین اسعد گرگانی » در یکی از ابیات « ویس و رامین » تشبیهی زیبا از « تیر آرش » ارائه داده است:

« زرخ بر هر دلی بارنده آتش چنان کز نوک غمزه تیر آرش »
(اسعد گرگانی، 1349:410)

و یا در جایی دیگر به این امر اشاره، و مسیر پرتاب تیر او را ذکر کرده است:

« از آن خوانند آرش را کمانگیر که از ساری به مرو انداخت یک تیر »
(همان، 378)

البته در برخی نسخه ها به جای واژه « ساری » در مصراع دوم، واژه « رویان » به کار رفته است (رستگار فسایی، 11: 1369).

« ترا زید نه آرش را سواری که صد فرسنگ بگذشتی ز ساری »
(اسعد گرگانی، 1349، 378)

البته عملکرد آرش و ایثارگری او در متون ادبی دیگر بویژه شعر نو نیز جلوه گر شده است؛ به عنوان نمونه شعر معروف « آرش کمانگیر » از سیاوش کسرای نمونه ای از این نوع است. وی در این شعر از زبان عمو نوروز، که پیرمرد قصه گوست به زیبایی داستان آرش را که نمایانگر اعتقادات آیینی وی و مدد رساندن نیروهای غیبی و یا ویژگیهای خصلتی او است، بیان می کند و می گوید:

« ... کودکانم، داستان ما ز آرش بود او به جان خدمتگزار باغ آتش بود ...
چنین آغاز کرد آن مرد با دشمن منم آرش، سپاهی مردی آزاده
به تنها تیر ترکش، آزمون تلختان را

اینک آماده مجویدم نسب فرزند رنج و کار گریزان چون شهاب از شب ...

کمان کهکشان در دست کمانداری کمانگیرم شهاب تیزرو تیرم

ستیغ سربلند کوه مأوایم

به چشم آفتاب تازه رس، جایم مرا تیر است آتش پر مرا باد است فرمانبر ...
نیایش را دو زانو بر زمین بنهاد به سوی قلّه ها دستان ز هم بگشاد

« بر آ ای آفتاب، ای توشه امید! بر آ ای خوشه خورشید ... »

آرش، اما همچنان خاموش از شکاف دامن البرز بالا رفت ...

شامگاهان، راه جویانی که می جستند آرش را به روی قلّه ها، پیگیر،

باز گردیدند، بی نشان از پیکر آرش، با کمان و ترکشی بی تیر

آری، آری، جان خود در تیر کرد آرش

کار صدها صد هزاران تیغه شمشیر کرد آرش

تیر آرش را سوارانی که می راندند بر جیحون

به دیگر نیم روزی از پی آن روز نشسته بر تناور ساق گردویی فرو دیدند

و آنجا را از آن پس مرز ایران شهر و توران باز نامیدند « (کسرای، 85_67: 1378) .

به نقل از علامه دهخدا شاعر دیگری به نام « خسروی » در زمینه اهمیت کار

آرش و الگو قرار دادن وی بدین گونه می سراید:

« چون کار به قفل و بند تقدیر افتد از جیب خرد کلید تدبیر افتد »

« آرش گهرم ولی چو بر گردد بخت در معرکه پیکان و پر از تیر افتد »

(دهخدا، ج 1، 106، 1377) .

3_ مناطق جغرافیایی روایت آرش

در زمینه محدوده جغرافیایی این روایت، دیدگاه های متعددی وجود دارد که در

اینجا به برخی از آنها اشاره می شود هر چند تا کنون محل دقیق آن مشخص نشده است .

در اوستا کوهی که آرش از آن تیر انداخته به نام، « اثیریو خشوت » « Airiyo

xšvat » یاد شده و بنا به مندرجات کرده چهار تیریش، آن تیر در کوه « خوانونت »

فرو آمده است . مرحوم پور داوود در حاشیه مطلب مزبور می نویسد:

تعیین محل این دو کوه مشکل است ولی طبق نوشته «ابوریحان بیرونی»، تیر آرش از کوه رویان پرتاب گشته و به فرغانه فرود آمد. پس باید «اثریوخشوت» همان کوه رویان باشد که در سابق، اسم ناحیه و شهری در طبرستان بوده است. جایی که تیر در آن فرود آمده یعنی «خوانونت» را در خراسان و یا به قول «طبری» و «بلعمی» بر لب جیحون (آمو دریا) می دانند. بنابراین «خوانونت» باید یکی از کوه های سرچشمه جیحون باشد و «میرخواند» نیز در کتاب «روضه الصفا» آورده است که این تیر توسط آرش از کوه دماوند پرتاب گشته و برکنار جیحون افتاد (پورداوود، 341: 1377).

در کتاب «تمدن و فرهنگ ایران» نیز آمده است که آرش تیر خود را از فراز کوه های طبرستان به سوی خاورانداخت که میان فرغانه و طبرستان فرود آمد (شاه حسینی، 1365:117).

«بیرونی» نیز در «آثار الباقیه» آورده است که «خداوند باد را امر کرد که تیر آرش را از کوه رویان (در طبرستان) بردارد و به اقصای خراسان که میان فرغانه و طبرستان است پرتاب کند و این تیر در موقع فرود آمدن به درخت گردوی بزرگی گرفت که در جهان از بزرگی مانند نداشت و برخی گفته اند که محل پرتاب تیر تا آنجا که افتاد هزار فرسخ بود» (بیرونی، 335: 1363).

در کتاب «زلزال زلال»⁶ آمده است که: «آرش برای تعیین مرز ایران و توران، تیری از کوه دماوند افکند و خداوند آن تیر را در کوه «هماون» فرود آورد و آنجا مرز میان دو کشور شناخته شد. پروفیسور «مینورسکی» (خاورشناس روسی) با استفاده از منابع و مآخذ خطی «اهل حق» می نویسد: هماون نام کوهی است که در جنگ دوم ایران و توران در داستان کیخسرو رزم گاه بوده است. پس از آنکه ایرانیان در نخستین نبرد با تورانیان، جنگ را باختند بر کوه هماون رفتند و تورانیان، هماون را در حصار گرفتند. هماون تنها بر یکی از قلل شرقی رشته کوه های خراسان (یا کپه داغ) قابل تطبیق است که در جریان این دو جنگ میان ایران و توران در عهد کیخسرو و سرحد میان دو کشور مسلماً هری رود بوده است و بخش سفلاهی هری رود، که»

فردوسی» آن را به نام رود «شهد» در داستان لشکرکشی ایرانیان علیه تورانیان ذکر کرده به مردابهای جنگلی میان سرخس و ایبورد می ریخته است (صفی زاده، 289، 1362).

نظر به وضع رودخانه شهد و کوه هماون، برخی معتقدند که «هماون» همان کوه خوانونت در بند 38 از تیر یشت است که تیر آرش در آنجا فرود آمد و چون مرز ایران رو به جیحون پیش می رفته است پس به توجیه و تأویل جغرافیایی این حکایت می توان توجه کرد (رضی، 43_ 141: 1346).

در «تاریخ بلعمی» نیز آمده است: «... آرش بر سر کوه دماوند تیری بینداخت به همه نیروی خویش. تیر از همه زمین طبرستان و زمین گرگان و زمین نیشابور و از سرخس و همه بیابان مرو بگذشت و به راست جیحون افتاد» (بلعمی، 241: 1380).

«دار مستتر» نیز معتقد است که کوه خوانونت، همان کوه بامیان است و «هر تسفلد» نیز بر این عقیده است که این کوه در غرب و میان همدان و زاگرس یا کردستان واقع شده است و عده ای نیز بر این باورند که این کوه در اطراف خراسان است (رضی، 341: 1346).

«فخرالدین اسعد گرگانی» نیز مسیر این تیراندازی را بدین صورت ترسیم کرده است: «از آن خوانند آرش را کمانگیر که از ساری (رویان) به مرو انداخت یک تیر» (اسعد گرگانی، 378: 1349)

«ثعالبی» نیز در «غررالسیر» مسیر تیر پرتاب شده توسط آرش را از کوهی درمازندران به طرف باد غیس می داند که در پایان مسیر در مکانی به نام «کوزین» در منطقه «خلم» که سرزمینی در بلخ می باشد، آن تیر فرود آمده است (ثعالبی، 103: 1372)

در برخی از روایتها که چشم انداز آن نیز در ادبیات نو مشاهده می شود، مسیر را از کوه البرز به طرف رود جیحون می دانند (کسرای 4_ 83: 1378).

در «تاریخ طبرستان» آمده است که افراسیاب به دنبال منوچهر به طبرستان آمد و «به بقعه ای که خسره آباد گویند از دیهای آمل فرود آمد...» پس از 12 سال محاصره، قرار بر مصالحه شد. بنابراین «آرش از آنجا تیر به مرو انداخت... و بعد مصالحه منوچهر و افراسیاب کوره رویان پدید شد و عمارت آن حدود رفت و شاه منوچهر مقام

به طبرستان ساخت» (ابن اسفندیار کاتب، 2_ 61: 1366). اولیاء الله آملی که « تاریخ رویان» را در سده هشتم تألیف کرد، مطالب خود را درباره تعیین مرزایران و توران و کمان کشی آرش، عیناً از تاریخ طبرستان برداشته است (رضی، ج 1، 230: 1381).

با عنایت به مطالب یادشده در مورد محل دقیق این روایت که اشاره به مسیر پرتاب تیر آرش دارد، دیدگاه های گوناگونی ارائه گردیده است که شاید بتوان گفت که نتیجه آنها را می توان بطور کلی از سمت طبرستان (مازندران) به سمت ناحیه جیحون (ترکستان) دانست.

4_ آرش و جشن تیرگان و آداب و رسوم آن

در باره علت نامگذاری تیرگان و علت برگزاری این مراسم آیینی، چندین دیدگاه وجود دارد که یکی از آنان در ارتباط با ایزد، ستاره «تیشتر⁷» است و دیگری از ارتباط آن مراسم با اسطوره آرش خبر می دهد که در این مبحث به چگونگی این رابطه و آداب و رسوم مرتبط با آن اشاره خواهد شد.

در یکی از این روایتهای آمده است که در جریان تعارض افراسیاب به ایران، پس از مذاکراتی که به منظور صلح میان منوچهر و افراسیاب انجام گرفت، مقرر گردید که « ایرانیان تیری از فراز کوه های طبرستان رها کنند و آن تیر هر جا که فرود آید آن جایگاه، مرز ایران و توران باشد. ایرانیان، آرش را برای تیراندازی برگزیدند و او تیر به سوی خاور انداخت که میان فرغانه و طبرستان فرود آمد. روز پرتاب تیر، تیرگان کوچک بود و جشن تیرگان بزرگ نیز روزی است که تیر آرش بر زمین نشست» (شاه حسینی، 117: 1365).

«بیرونی» نیز در «آثار الباقیه» ضمن اشاره بدین روایت به زمان برگزاری این جشن اشارت کرده و آورده است که: «برخی گفته اند، روز پرتاب کردن تیر که تیرگان کوچک نام دارد روز تیر از ماه تیر است یعنی روز سیزدهم تیرماه و روز چهاردهم آن که شش روز است که تیرگان بزرگتر باشد و در آن خبر آورده اند که تیر در کجا افتاده است» (بیرونی، 334: 1363).

شایان ذکر است که «بیرونی» در این اثر خود به روایت دیگری نیز اشاره کرده است که سبب دوم برگزاری جشن تیرگان می‌داند.⁸

آقای هاشم رضی نیز در اثر خود بدین امر اشاره کرده است که پس از اصابت تیر آرش به درخت گردوی بزرگی که به صلح منوچهر و افراسیاب منجر گردید «از آن زمان به بعد، مردمان به یادبود چنین ماجرابی که در روز تیر از ماه تیر رخ داده بود، «جشن تیرگان» برپا کردند» (رضی، 398: 1358).

«این جشن میان زرتشتیان دوره ای ده روزه داشت یعنی از «تیر روز» از «تیرماه»

(روز سیزدهم) شروع و به «باد ایزد» یعنی (روز بیست و دوم تیرماه) پایان می‌گرفت. زرتشتیان، «تیرگان» را «تیر و جشن» می‌نامند و برایش اهمیت فراوانی قایل می‌شوند؛ لباس و پوشاک نو و نقل و شیرینی و میوه و خوراکیهای سنتی و ویژه می‌پزند؛ پیش از روز عید، خانه را خوب پاکیزه می‌نمایند و بامدادان شست و شو و غسل می‌کنند. خواندن یا تلاوت دو نیایش معروف «خورشید نیایش» و «مهر نیایش» از اوستا در این روز در نظر مردم بسیار نیکوست» (همان، 401). «و وقتی در جمله اوستایی «خورشید نیایش» به جمله «تشریم ستارم ریونتم خوره نگهتتم یزه میده» (tištrim stārōm raēvantōm xvarōnanhantōm yazamaide.)

(ما ستاره زیبا و فرهمند تیشتر را می‌ستاییم) می‌رسیدند، این جمله را به دفعات زیاد مثلاً صدبار یا دویست بار یا بیشتر تکرار می‌کردند و سپس «خورشید نیایش» را تا پایان می‌خواندند» (آذرگشسب، 15: 1345).

دکتر عبدالحسین زرین کوب نیز در مورد وجود روح دینی در برگزاری جشنها و اعیاد ملی آورده است که: «در جشنها و اعیاد ملی هم روح دینی و نقش مؤبدان قابل توجه بود. این جشنها غالباً بقایای اعیاد کشاورزان و روستاییان بود و بعضی از آنها به وسیله اساطیر با مراسم دینی مربوط می‌شد و از این جهت اهمیت خاص می‌یافت؛ از جمله در جشن تیرگان آب به یکدیگر می‌پاشیدند و این کار را هم در حکم آلودن آب تلقی نمی‌کردند» (زرین کوب، 491: 1364).

شاید بتوان گفت که «در گذشته، چون کیسه نمی گرفتند، جشن مزبور در ماه آذر نیز برگزار می گردید و این جشن به نامهای «تیر ایزد»، «تیر و تشر»، «تیر و جشن»، «تیرمه» و «نوروز طبری» نیز خوانده می شود» (فرهنگ، 28: 1364).

یکی از رسمهای جالب این جشن، که می تواند با اسطوره آرش نیز مرتبط باشد، این است که «بندی از تارهای هفت رنگ ابریشم یا نخ که با رشته ای از سیم زرین و نازک می بافتند که به آن «تیر و باد Tirubād» یا «تیر و باد Tirubāz» می گفتند. از روزهای پیش از جشن «تیر و باد Tirubad» در همه خانه ها مهیا می شد و مقداری از آنها را به گرد انار یا بکرایسی می پیچیدند و بامداد روز جشن از کوچک و بزرگ بویژه کودکان این بند را به مچ دست می بستند و یا به دکمه لباس و جایی از پوشاک بند می کردند. این بند را با خوشی و شادمانی تا روز پایان جشن یعنی «باد روز» (روز بیست و دوم) با خود داشتند. آن گاه در روز مذکور به دشت یا بام خانه رفته، بند را باز کرده و با فریاد و بانگ شادمانی به باد می سپردند. این عمل اشاره و کنایه از عمل آرش کمانگیر دارد که تیر را رها کرد و مرز ایران زمین را معین نمود و جنگ طولانی را پایان داد و چون به فرمان خدا باد یا ایزد باد، تیر را در آن مسافت دور برد به همین جهت بر آن تمثیل، این رسم انجام می شد که باد آن بند را به یاد حادثه مذکور به دورها می برد و به همین دلیل است که مبدأ جشن را «تیر روز» و پایان آن را «باد روز» قرار داده اند بر این اندیشه که تیر در روز باد پس از ده روز از حرکت باز ایستاد» (رضی، 401: 1358).

یکی دیگر از مراسم این جشن که «گریستن سن» نیز بدان اشاره کرده است، آب تنی کردن یا به عبارتی شست و شو و تبرک و تقدس با آب بوده که به احتمال قوی ارتباط آن را با ایزد، ستاره تیشتر، که باران ساز بوده است، نشان می دهد. وی آورده است که «در روز تیر، که سیزدهم تیرماه بود، جشن تیرگان گرفته می شد و در آن روز آب تنی می کردند» (گریستن سن، 197: 1367).

نکته ای که باید به آن اشاره شود این است که این مراسم آب ریزان و آب پاشی کردن بر یکدیگر معمولاً در برخی از اعیاد دیگر نیز به کار می رفته است که خود

نشانه تقدس آب و پاک کردن انسان و محیط زندگی خود از آلودگیها به وسیله آب است که از جمله این اعیاد می توان به « جشن نوروز » اشاره کرد که « در این روز نیز مردم به یکدیگر آب می پاشند » (عرب گلپایگانی، 1367: 154).

از دیگر رسومی که در این جشن به کار برده می شد و ارتباط آن را با روایت آرش در دوره منوچهر نشان می دهد، پختن گندم و میوه در این جشن است که ابوریحان بیرونی نیز بدان اشاره کرده است که بر اساس آن، این کار بیانگر « خاطره ای از دردها و مشقتها منوچهر و مردم به سبب خام بودن گندم و میوه به هنگام پیکار با افراسیاب (و محاصره آنان) بود » (پیگولوسکایا، 1365: 484 و همچنین کریستن سن، 1367: 197).

البته در این جشن، آیینهای دیگری نیز مانند فال کوزه و برخی از آیینهای مذهبی انجام می شد که به دلیل عدم ارتباط آن با اسطوره آرش از شرح آنان خودداری می شود.

5 _ مناطق برگزار کننده جشن تیرگان

در اینجا به معرفی برخی از مناطق برگزار کننده مراسم مربوط به این جشن همراه با بیان برخی از آداب و رسوم آنان پرداخته می شود:

1 _ 5 _ مناطق داخل ایران

کردان یارسان (اهل حق)، آرش را نمودار یکی از پیران متقدم خود می دانند. بنابراین اهل حق در غرب ایران بویژه در کردستان و کرمانشاهان و ایلات لکستان و سگوند در لرستان و افشار آذربایجان و تبریز و حوالی ماکو و میاندوآب و همدان و ...⁹سکنی دارند (صفی زاده، 5 _ 14 : 1367). کردان یارسان همه ساله حداقل تا اواخر قرن هشتم هجری، جشن تیرگان با یاد آرش کمانگیر از روز سیزدهم تا روز چهاردهم تیرماه برگزار می کرده اند و در این جشن به نیایش و شادی و پایکوبی و سرور و تنبورزنی می پرداخته اند . «

از دیگر مناطق برگزار کننده جشن مذکور ، مازندران بوده است که حتی به آن « نوروز طبری » نیز گفته اند و در این منطقه به نام « تیرماه سیز شو » برگزار می شده است که این جشن همان تیرگان کوچک بوده است (صفی زاده ، 289 : 1362).
در آمل نیز در این روز، مردم به دریای خزر می روند و همه روز را آب بازی می کنند (بیرونی ، 336 : 1363).

این جشن در منطقه کرمان نیز رایج بوده است که به آن « تیر و جشن » می گفتند و در آن روز، مردم این منطقه ، گندم را برشته می کرده و یا میوه ی بکرایی می خوردند و یافال کوزه می گرفتند (روح الامینی ، 115 : 1376).

2_5_ مناطق خارج از ایران

« این جشن با نام « آب ریزان » تا به امروز در میان برخی از تیره های اقوام آریایی با جزئی تغییر و چند روز اختلاف به سبب تفاوت تقویمها مرسوم است چنانکه ارامنه این جشن را به نام « وارتاوار » به جای سیزدهم تیرماه در بیست و هفتم تیرماه برگزار می کنند و طبق سنت پیشین بر روی یکدیگر آب می پاشیدند » (حکمت ، 71 : 1350).
در رویداد نامه سریانی ادیابنه (ادیابن¹⁰) که نگارنده آن « اسقف مشیحازها Meshiha Zaha » بود ، داستانی درباره بزرگداشت یکی از اعیاد به نام عید « شهر بگمود Shahrebagmud » ذکر شده است که از مأخذی کتبی که تاریخچه ای به قلم معلمی به نام « آبل Abel » بود، بهره جست و این معلم اوایل سده پنجم میلادی می زیست .
« آبل Abel » در مورد جشن می نویسد که این جشن در ماه « آیار Ayar » برگزار می شد و گروه کثیری مردم از اطراف ادیابنه کنار چشمه و آبگیر بزرگ آن گرد می آمدند. آنها نخست درون آبگیر خود را می شستند پس آن گاه می نشستند و به تدارک خوراک می پرداختند و آن خوراک را به بردگان خود می دادند ولی تا زمانی که یکی از فرزندان خردسال خود را به درون آتش نمی افکندند، خود از آن خوراک نمی خوردند. آنها جگر و قلوه های قربانی خود را برمی داشتند و به نشانه شادی و سرور به سوی آسمان رها می کردند و پس از آن به خانه های خود باز می گشتند .

برخی مانند « مسینا Messina » (مورخ رومی) ماجرای این جشن را با نوشته ابوریحان بیرونی در باره جشن تیرگان، که در سیزدهمین روز تیرماه برگزار می شد، مقایسه کرده اند. بنابراین مراسم، شست و شو در آبگیر، شاید با ماجرای « کیخسرو¹¹ » در چشمه سار و عادت شست و شوی مردم در روز جشن تیرگان مرتبط باشد و یا پرتاب تیر به هوا، که به نشانه سرور و شادی صورت می گرفت، شاید با پرتاب تیر از سوی آرش رابطه داشته باشد. کتیبه شاپور اول در حاجی آباد را، که به گویشهای پهلوی جنوب غربی و شمال غربی است، می توان با رسم و سنت مذکور مرتبط شمرد؛ زیرا موضوع کتیبه شامل داستان افکندن تیری است از سوی شاهنشاه که برابر دیدگان گروه بسیاری از اشراف و بزرگان صورت گرفت. این واقعه به این دلیل حایز اهمیت است که نشان می دهد اقدام آرش مقامی سنتی و مفهومی دینی کسب کرده و در برگزاری جشن « شهر بگمود » نیز از سوی مردم ادیابنه مؤثر افتاده است.

بیرونی از رسم شکستن ظرفها در جشن تیرگان خبر داده ولی هیچ توضیحی درباره این رسم و سنت نداده است و می گوید: « پس از آماده کردن خوراکی، ظرفهای آشپزخانه را می شکستند. » در ادیابنه، کودک قربانی را به درون آتش می افکندند. این نکته مشخصی است که چرا پس از این عمل، وسایلی را که همراه کودک بر روی آتش قرار می دادند در هم می شکستند و نابود می کردند؛ زیرا آرش پس از رها کردن تیر بر زمین افتاد و قطعه قطعه شد و اینکه کودک را به درون آتش می افکندند و جگر و قلوه های او را بیرون می کشیدند و به نشانه این مراسم از شاخه درخت می آویختند، نشانه این مطلب است که آرش جان خود را فدا کرد و محل فرود آمدن تیر آرش نیز درختی بسیار عظیم و تناور بود و این مسئله نیز رابطه ای درونی میان این ماجرا و پرستش درختان کهن از روزگار باستان را نشان می دهد.

اهالی ادیابنه کنار آبگیر می آمدند و به شست و شو و تهیه خوراک می پرداختند و به بردگان غذا می دادند. آنها خود پس از افکندن کودک به درون آتش غذا می خوردند؛ یعنی خوراک بردگان مقدس نبود و همانند خوراک آزادگان با رسم و سنت قربانی رابطه ای نداشت و قربانی کردن، خود از مراسم دینی قبیله به شمار می رفت و مایه دلبستگی و ارتباط اعضای قبیله بود. پس بردگان با مراسم مزبور هیچ

رابطه ای نداشته‌اند. گرچه این بردگان از زمره اسیران جنگی به شمار نمی‌آمدند با این وصف از قبایل دیگری محسوب می‌شدند و به قبیله قربانی دهندگان تعلق نداشتند و واژه ایرانی «ان شهربیک» ماهیت این نکته را روشن می‌سازد که بردگان به قبیله مالک تعلق نداشتند. از این رو نمی‌توانستند در مراسم مذهبی افراد قبیله شریک و همگام باشند و این نکته که آزادان خود غذا آماده می‌کردند و به بردگان می‌دادند، نمونه‌ای از وظیفه توزیع محصول در زمین و حاکی از نقش «دهقنه» یا «دیهگانان» بود (پیگولوسکایا، 85_ 480 : 1365).

در پایان این مطلب و با توجه به مطالب یادشده در رویداد نامه سریانی ادیابنه مشخص می‌شود که آن، حاوی مطالبی است که تصویری از پدیده‌های بسیار کهن و منسوخ چون قربانی کردن کودکان، پرستش درختان و تغذیه خاص بردگان به دست می‌دهد و رابطه این مطالب با نوشته بیرونی تا اندازه‌ای مشهود است و معلوم می‌شود که روایات مربوط به این جشن تا زمان بیرونی باقی، و برخی از مراسم در نظر افراد نامفهوم و نامشخص بوده است (همان، 485).

نتیجه

امروزه با عنایت به هجوم همه جانبه فرهنگهای بیگانه، که تحت نام «تهاجم فرهنگی» جلوه گر شده است، شناساندن اساطیر و مراسم آیینی و نمادین مربوط به آن از وظایف اصلی پژوهشگران به شمار می‌رود. بنابراین در این مبحث سعی شد تا در راستای عمل به این مطلب به گوشه‌ای ناچیز از این فرهنگ کهن و گرانبها توجه شود. نوع عملکرد اسطوره آرش در روایات ملی و کتابهای تاریخی و ادبی و همچنین ایزد ستاره تیشتر در ادبیات اوستایی، همگی بیانگر واقعیتی یکسان است و آن چیزی جز مبارزه خیر و شر و سرانجام، پیروزی خیر بر شر نیست. جلوه این پیروزی را در مراسم آیینی مانند جشن تیرگان و یا در ادبیات ارزشمند فارسی می‌توان مشاهده کرد. بنا بر نقل روایات ملی در دوران باستان، اسطوره ای آزاده و از جان گذشته به نام آرش برای نجات و رهایی بوم و سرزمین خود، جان در طلب اخلاص نهاده، ایران زمین را

از دست دشمنان، که نماد شریک هستند، نجات داده و باعث ایجاد امنیت و برقراری شادی در میان مردم سرزمین خود گردیده است.

با مطالعه اجرای برخی مراسم آیینی در گوشه‌هایی از این سرزمین پهناور می‌توانیم به اهمیت این اسطوره نمادین پی برده، میزان خوشحالی و شادی مردم شرکت کننده در این مراسم را بخوبی درک نماییم. زیرا در مورد برگزاری مراسم آیینی جشن تیرگان، بحث از رهایی و نجات موجودات و مردمان بی‌گناه از بند نیروهای اهریمنی و ددان می‌شود؛ چه در آنجا که بنا به نقل اوستا، ایزد بارانساز «تیشتر» در نبردی سهمگین با دیو خشکی «اپوشه» باعث نجات و آزادی مردمان و بطور کلی موجودات زمین از خشکسالی و نابودی است و چه آنجا که در روایات ملی، اسطوره آرش این عمل مبارزه با دشمن و رهایی ایرانیان را از چنگ اهریمنان تورانی انجام می‌دهد. بنابراین جشن تیرگان می‌تواند بیان نوعی ستایش از هر دو روایت دینی (اوستایی) و ملی ما باشد.

برگزاری جشن تیرگان، بنیانی مذهبی داشته و نشانه برتری بر دیوان و اهریمنان بوده و چون تعیین مرز ایران و توران در جریان لشکرکشی افراسیاب تورانی به ایران در زمان منوچهر از سلسله پیشدادیان، توسط تیر آرش در روز سیزدهم تیرماه، که مصادف با جشن تیرگان باستانی (تیرگان کوچک) بوده است، اتفاق می‌افتد، پس ارتباط روایت آرش و تیراندازی او با این جشن آشکار می‌شود. بدین گونه این جشن همراه با نام آرش از آن زمان در بین مناطقی از کشور از جمله برخی نواحی کردستان و یا مازندران و یا در میان زردشتیان ایران رایج بوده است.

7- پی‌نوشتها

1- «سپندارمذ» یکی از هفت امشاسپندان (جاودانان و بی‌مرگان مقدس) است. آنان هفت فرشته مقدس در دین زرتشتی هستند که در رأس آنان اهورامزدا یا سپند مینو (روح مقدس) قرار دارد و سپس و هومنه (بهمن)، ارته و هشت (اردیبهشت)، خشتره وئیریه (شهریور)، سپندارمذ (اسفند)، هورواتات (خرداد) و امرتات (مرداد)

. هر کدام از این امشاسپندان موکل و محافظ یکی از ساختارهای آفرینش است که بر این اساس «سپندارمذ» موکل و محافظ زمین به شمار می رود.

2 _ در حاشیه «تاریخ بلعمی» آمده است که منظور از پادشاه در اصطلاح بلخی ها همان وزیر اعظم است (بلعمی، 241 ح: 1380).

3 _ منظور از فرشته احتمالاً همان امشاسپند «سپندارمذ» و یا ایزد «باد vāy» است.

4 _ پیروان «اهل حق»، همان گروهی هستند که به اشتباه، آنان را به نام «علی الهی» می خوانند و بنا بر اعتقاد آنان این مسلک از روز ازل یعنی زمانی که خداوند با ارواح آدمیان به محاوره پرداخته و از آنان بر الوهیت خود اقرار گرفته است، پی ریزی شده و برنامه آن در هر زمان و عصری جزء اسرار پیغمبران و موصیلین به حق بوده و دنباله همان برنامه ای است که شاه مردان، علی مرتضی (ع) به سلمان و به عده ای از یاران معدود خود تعلیم داد. از مدارک و اسناد خطی چنین برمی آید که این مسلک در قرن دوم هجری توسط بهلول ماهی (متوفی 219 هجری) و یارانش با استفاده از عقاید و آرا و ذخایر معنوی ایران مانند آیین زردشتی و مانوی و مزدکی و با بهره گیری از دین مبین اسلام و آیین مسیحی و کلیمی و افکار فرق غالی پس از اسلام پی ریزی شده است. در قرن هشتم، کردستان شاهد صحنه دیگری در مسلک اهل حق است. امروزه نیز بیشتر پیروان اهل حق در غرب ایران در استان کرمانشاهان و در میان ایلات لکستان و سگوند در لرستان و افشار آذربایجان و تبریز و حوالی ماکو و میاندوآب و همدان و تهران و جاجرود و رودهن و آبعلی و کلاردشت و ... سکنی دارند و در خفابه راه و روشهای آیینی خود مشغولند (صفی زاده، 14: 1376).

5 _ مجموعه کتابها و رساله های «اهل حق»، که در قرن هشتم هجری نوشته شده است، «کلام خزان» یا «نامه سرانجام» نامیده می شود. «نامه سرانجام» دارای شش بخش است به نامهای (بارگه بارگه، دوره هفتوانه، گلیم و کول، دوره چهلتن، دوره عابدین، خرده سرانجام). بخش «بارگه بارگه» درباره فرود آمدن بارگاه های ذات احدیت الهی در زمانهای بس کهن درسرزمینهای گوناگون ایران و جهان و درباره گردش ارواح فرشتگان در پیکره پیغمبران و پادشاهان و بزرگان و سرداران ایران است و

آن را هفتاد و دو پیرسروده اند که هر بند آن مستقل و بدیع است و در اشعار مزبور به نامداران و بزرگان و قهرمانان تاریخی و افسانه ای ایران اشاره شده است (همان، 15)

6_ «زلزال زلال» نام کتابی است منظوم درباره راه و روش کردن یارسان (اهل حق) که به وسیله بابایادگار (متولد 761 هجری) و شاه ابراهیم ایوت (متولد 752 هجری) به گویش گورانی سروده شده است (همان، 128 و 125).

7_ واژه «تیشتر» در اوستا به یکی از ایزدانی اطلاق گردیده که نگهبان باران است و به کوشش او زمین پاک از باران بهرمند گردد و کشتزارها سیراب شود (خلف تبریزی، 541: 1361).

در هشتمین یشت از اوستا به صورت «*Tištṛya*» آمده و برابر با این یشت که به نیایش این ستاره پرداخته، «نام یک ستاره جداگانه است که دارای اشعه های پخش شده و درخشنده است.» و مطابق با بند 36 از یشت مذکور، «زمان درخشیدن این ستاره را بایستی در پایان سال منتظر بود. بدین دلیل بر اساس این بخش اوستا تیشتر در طول تمام شبهای بارندگی، بالای خط افق بوده و آغاز ظاهر شدن او نشانه و منادی باران را به همراه دارد. بنابراین یشت مذکور، توصیف چگونگی تولید و ساخت باران با وساطت ستاره تیشتر است و او نزاعی بر ضد دیو خشکسالی «اپوشه *Apaosa*» را انجام داده که ابتدا، اپوشه پیروز شده و در پایان، پیروزی و فتح با تیشتر است (Reichert, 120, 232: 1968).

بنابراین در نبرد بین دیو خشکی (اپوشه) با تیشتر، ابتدا اپوشه غلبه یافته است و تیشتر را به مسافت یک فرسنگ از دریای فراخکرت عقب می راند و مسلم است که این شکست بر مردم فلات خشک، گران تمام می شود و مردم در آرزوی باران و روان شدن آب در جویها در صدد جبران این شکست و یاری رساندن به تیشتر به معابد و نیایشگاه ها روی می آورند و سرانجام، پس از نیایشهای فراوان، که شاید جشن تیرگان در آغاز منحصر به این نیایشها بوده برای مردم زحمتکش در بند زندگی پرستیز

و سخت پیروزی تیشتر فرا می رسد. به این ترتیب جشن تیرگان با پیروزی ایزد تیشتر (باران) بر دیو اپوشه (خشکی) پایه ریزی می گردد (رجبی، 5_ 73: 1375).

در مورد مشخصات و عملکرد این ایزد در متون مزدیسنايي دوره ایرانی میانه بویژه در آثاری چون « بندهشن »، که به زبان پهلوی از اواخر عهد ساسانیان و دو سه قرن نخستین اسلامی بازمانده، می توان اطلاعات بیشتری کسب کرد؛ از جمله اینکه این ایزد _ ستاره « توانا است و نژادش از آپم نپات (ایزدی که به نام فرزند آبها (آبان) معروف است) و سرور همه ستاره هاست و در شایسته ستایش و نیایش بودن هم سنگ هر مزد آفریده شده است و اگر او را بستایند دشمن و گردونه ها و درفشهای ایشان به سرزمینهای آریایی وارد نخواهند شد و ... » (بهار، 31: 1362).

8 _ روایت مذکور را « بیرونی » بدین ترتیب بیان کرده است: « دهوفذیه که معنای آن « حفظ دنیا و حراست است و فرمانروایی در آن » و « دهقنه » که معنای آن « عمارت دنیا و زراعت و قسمت آن است » با هم توأمند که عمران دنیا و قوام عالم بدانهاست و فساد عالم با این دو اصلاح می پذیرد و کتابت مقترن با این دو می باشد اما « دهوفذیه » از هوشنگ صادر شده و « دهقنه » را برادر دیگر او رسم نموده و نام این روز، تیر است که عطارد باشد که ستاره نویسندگان است و در این روز بود که هوشنگ نام برادر خود را بزرگ گردانید و دهقنه را به او داد و دهقنه و کتابت یک چیز است و این روز را از راه اجلال و اعظام، عید گردانیدند و در این روز، هوشنگ مردم دنیا را امر کرد که لباس کاتبان بپوشند و دهقانان را نیز بر همین کار امر کرد و از این روز ملوک و دهقانان و مؤبدان و غیر ایشان این لباس را پوشیدند و تا روزگار گشتاسپ از راه اجلال کتابت و اعظام دهقنه این رسم باقی بود » (بیرونی، 335: 1363).

در روایت دیگری از این حکایت که آن را عاملی در برگزاری مراسم جشن مذکور نامیده اند، آمده است: «مجموع فرهنگ و تمدن بر « دهوفذیه dahoufasia (دهبدی _ دیه بدی) امرحفاظت و نگاهداری جهان و بر «دهقنه dahkana (دیهگان _ دهقانان) امرزراعت، کشت اراضی و تقسیم ثمره آن مبتنی و استوار است. این دو پدیده به یکدیگر نزدیکند. «کتابه» (دبیران) متعاقب این دو و نزدیک بدانها

است. «دهوفذیه» را هوشنگ بنیان نهاد و «دهقنه» را برادرش «ویگرد veghard» در روز تیر یا عطارد بنیاد کرد (پیگولوسکایا، 483: 1365).

9- برای آگهی بیشتر می توان به پی نوشت شماره 4 مراجعه کرد.

10- ادیابنه یا ادیابن یا آدیابن، «ناحیه ای از آشور قدیم است که ایرانیان آن را مسخر کردند و در زمان رومیان مملکتی مستقل شد. طراژان آن را گرفت و اشکانیان آن را از رومیان بازستند و در زمان ساسانیان جزو مملکت ایران بود» (دهخدا، 82: 1377).

11- بر اساس این روایت، کیخسرو (پادشاه سلسله کیانی) هنگام بازگشت از جنگ با افراسیاب از ساوه عبور می نمود. به کوهی رسید که توجهش را جلب کرد؛ به تنهایی از کوه بالا رفت؛ به چشمه ای رسید که از سنگ می جوشید و روان بود. کنار چشمه فرشته ای نمودار شد که او بر اثر فروغش بیهوده شد (ایزد آناهیتا = ایزد آبها و چشمه ها) و بیفتاده و بیهوش شد. چون همراهان شاه نگران بودند، بیژن پسر گودرز از کوه بالا رفت و شاه را مدهوش کنار چشمه یافت. وی را به سنگی تکیه داد و از آب چشمه به چهره اش پاشید تا به حال آمد. کیخسرو از مقدسان و جاویدانان آیین مزدایی است و زرتشتیان به وی بسی معتقدند و دل بسته اند. چون در کنار آن چشمه فرشته ای نمودار و کیخسرو به وسیله بیژن با آب به هوش آمد. مردم از آن زمان و به یادبود آن واقعه، که در تیر روز از تیرماه بود در کنار آن چشمه و سایر چشمه ها و آبهای روان، شست و شو و غسل کرده و به هم آب می پاشیدند و کیخسرو پس از هوشیاری فرمان داد در آنجا شهری بنا کنند. وی آن شهر را «ماندیش Mandish» نامید که شکل مخفف و دگرگونه آن، «اندیش Andish» است (شبیبه این داستان در «تاریخ گردیزی» نیز آمده است به نقل از رضی، 399: 1358 و همچنین بیرونی، 336: 1363).

منابع و مأخذ

- 1 _ آذر گشنسب ، مؤبد اردشیر . (1345) . **پندار نیک ، گفتار نیک و کردار نیک** . تهران : انتشارات کانون زرتشتیان شریف آباد یزد مقیم مرکز .
- 2 _ ابن اسفندیار کاتب ، بهاء الدین محمد بن حسن . (1366) . « **تاریخ طبرستان** » تصحیح عباس اقبال . چاپ دوم . تهران : انتشارات پدیده خاور .
- 3 _ اسعد گرگانی ، فخرالدین . (1349) . **ویس و رامین** . تصحیح ماگالی تودوا و الکساندر گواخاریا ، چاپ اول ، تهران : انتشارات بنیاد فرهنگ ایران .
- 4 _ اسماعیل پور ، ابوالقاسم . (1377) . **اسطوره بیان نمادین** . چاپ اول ، تهران : انتشارات سروش .
- 5 _ الیاده ، میرچا . (1375) . **اسطوره ، رؤیا ، راز** . ترجمه رویا منجم ، چاپ دوم ، تهران : انتشارات فکر روز .
- 6 _ باستید ، روژه . (1370) . **دانش اساطیر** ، ترجمه جلال ستاری ، چاپ اول ، تهران : انتشارات توس .
- 7 _ بلعمی ، ابوعلی محمد بن محمد . (1380) . **تاریخ بلعمی** . تصحیح محمد تقی بهار و به کوشش محمد پروین گنابادی ، چاپ اول ، تهران : انتشارات زوآر .
- 8 _ بهار ، مهرداد . (1362) . **پژوهشی در اساطیر ایران** . چاپ اول ، تهران : انتشارات توس .
- 9 _ بیرونی ، ابوریحان . (1363) . **آثار الباقیه** . ترجمه اکبر دانا سرشت ، چاپ سوم ، تهران : امیر کبیر .
- 10 _ پور داوود ، ابراهیم . (1377) . **یشت ها** . جلد اول ، چاپ اول ، تهران : انتشارات اساطیر .
- 11 _ پیگولوسکایا ، نینا . (1365) . **شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان** . ترجمه عنایت الله رضا ، تهران : انتشارات علمی و فرهنگی .
- 12 _ ثعالبی مرغنی ، حسین بن محمد . (1372) . **شاهنامه کهن : پارسی تاریخ غرر السیر** . پارسی گردان : محمد روحانی ، چاپ اول ، مشهد : دانشگاه فردوسی .

- 13 _ حسن دوست ، دکتر محمد . (1383) . فرهنگ ریشه شناختی زبان فارسی . جلد اول ، زیر نظر : دکتر بهمن سرکاراتی ، چاپ اول : تهران : نشر آثار فرهنگستان زبان و ادب فارسی .
- 14 _ حکمت ،علیرضا .(1350). آموزش و پرورش در ایران باستان .تهران : مؤسسه تحقیقات و برنامه ریزی علمی و آموزشی .
- 15 _ خلف تبریزی ، محمدحسین .(1361). برهان قاطع .جلد اول ، چاپ چهارم ، تهران : انتشارات امیرکبیر .
- 16 _ دقیقی طوسی ، ابومنصور محمد بن احمد .(1373). دیوان دقیقی طوسی . به اهتمام دکتر محمد جواد شریعت . چاپ دوم . تهران : انتشارات اساطیر .
- 17 _ دهخدا ، علامه علی اکبر .(1377) . لغت نامه . جلد اول . چاپ دوم .تهران : انتشارات دانشگاه تهران.
- 18 _ دینوری ، ابی حنیفه احمد بن داود .(بی تا) . الاخبار الطوال . جمع آوری و تحقیق : دکتر عمر فاروق الطباع . لبنان : بیروت . شرکت دارالأرقم بن ابی الأرقم .
- 19 _ رجبی ، پرویز .(1375) . جشن های ایران . چاپ اول . تهران : انتشارات فرزین .
- 20 _ رستگار فسایی ، منصور .(1369) . فرهنگ نام های شاهنامه . جلد اول . چاپ اول . تهران : انتشارات علمی _ فرهنگی .
- 21 _ رضی ، هاشم .(1381) . دانشنامه ایران باستان .جلد اول .چاپ اول .تهران : سخن .
- 22 _ رضی ،هاشم .(1346) . فرهنگ نامهای اوستا . چاپ اول .تهران :انتشارات فروهر .
- 23 _ رضی،هاشم .(1358) . گاه شماری وجشن های ایران باستان .چاپ اول .تهران : انتشارات فروهر.
- 24 _ روتون ، ک .(1378) . اسطوره . ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور ، چاپ اول . تهران : نشر مرکز .

- 22
 25 _ روح الامینی ، محمود . (1376). **آئینها و جشنهای کهن در ایران امروز** . چاپ اول . تهران : انتشارات آگه .
- 26 _ زرین کوب ، عبدالحسین . (1364). **تاریخ مردم ایران ، ایران قبل از اسلام** . چاپ اول . تهران : انتشارات امیر کبیر .
- 27 _ شاه حسینی ، ناصر الدین . (1365). **تمدن و فرهنگ ایران** . چاپ سوم ، تهران : انتشارات دانشگاه سپاهیان انقلاب ایران .
- 28 _ صفی زاده (بورکه ئی) ، صدیق . (1362). « **آرش از دیدگاه کردان یارسان** » نشریه فروهر . شماره 3 .
- 29 _ صفی زاده ، صدیق . (1376). **دانشنامه نام آوران یارسان** . چاپ اول . تهران : انتشارات هیرمند .
- 30 _ عرب گلپایگانی ، عصمت . (1376). **اساطیر ایران باستان** . چاپ اول . تهران : انتشارات هیرمند .
- 31 _ عطایی ، امید . (1377). **آفرینش خدایان ، راز داستانهای اوستایی** . چاپ اول . تهران : انتشارات عطائی .
- 32 _ عقیقی ، دکتر رحیم . (1374). **اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته های پهلوی** . چاپ اول . تهران : انتشارات توس .
- 33 _ فردوسی ، ابوالقاسم . (1374). **شاهنامه فردوسی بر اساس چاپ مسکو** . به کوشش دکتر سعید حمیدیان . جلد 9 _ 8 . چاپ دوم . تهران : دفتر نشر « داد » .
- 34 _ فرهنگ ، ه . ر . (1364). « **جشنهای ویژه** » نشریه فروهر . شماره 6 و 5 .
- 35 _ کریستن سن ، آرتور . (1367). **ایران در زمان ساسانیان** . ترجمه رشید یاسمی . چاپ پنجم . تهران : انتشارات امیر کبیر .
- 36 _ کسرائی ، سیاوش . (1378). **از خون سیاوش** . تهران : انتشارات سخن .
- 37 _ معین ، دکتر محمد . (1371). **فرهنگ فارسی** . جلد 5 . چاپ هشتم . تهران : انتشارات امیر کبیر .
- 38 _ Reichelt , Hans . 1968 . **Avesta Reader** . Berlin .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی